

فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی

س 7 - ش 24 - پاییز 90

چهره انسان، تجلی گاه قرآن در نزد سیدعمادالدین نسیمی

دکتر مهدی تدین نجف‌آبادی - علی رضوانی

استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد

چکیده

حروفیه یکی از فرقه‌های تأویل‌محور پس از حمله مغول است که پیروان آن، شیوه تأویل را از اسماعیلیه آموخته بودند. حروفیان خودشان را اهل تأویل و اهل باطن می‌نامیدند. آنان انسان‌گرایانی بودند که همه چیز را به نفع انسان تأویل می‌کردند. نسیمی داناترین متفکر و موفق‌ترین شاعر این فرقه است که توانسته است اندیشه‌های آنان را به خوبی در قالب شعر بیان کند. عرفان حروفیان و نسیمی مبتنی بر یک رکن اساسی است و آن، انسان و شناخت نیروهای خلاق اوست. براساس دیدگاه آنان، انسان نمونه کامل خدا و خلیفه او در زمین و بیش از همه موجودات تجلی‌گاه پروردگار عالم است. نسیمی صورت انسان را تجلی‌گاه آیات قرآن و انسان را مظهر تام کلمات الهی معرفی می‌کند که تمام قرآن به ویژه سوره فاتحه بر چهره وی نگاشته است. در این نوشتار با نشان دادن نمونه‌هایی در قالب چهار عنوان، به چگونگی بیان این تفکر و بررسی این اندیشه ناب سیدعمادالدین نسیمی، یکی از شگفت‌انگیزترین چهره‌های ادبی سرزمین‌مان، پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: حروفیه، نسیمی، انسان، چهره انسان، تجلی‌گاه قرآن.

تاریخ دریافت مقاله: 89/11/4

تاریخ پذیرش مقاله: 90/8/30

Email: a-ramezani@iau-ahar.ac.ir

مقدمه

جنبش‌های حروفیان و نقطویان از آن دسته جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی هستند که خواستار دگرگونی‌هایی در زندگی انسان بودند. آنان بیشتر از میان دانشمندان، شاعران، پیشه‌وران، صنعت‌گران، اهل فن و بازاریان برخاسته و خواستار آزادی اندیشه و کشف ارزش‌های انسان بودند. در ایران، نخستین بار استاد صادق‌کیا به معرفی فرقه حروفیه پرداخته است. او ضمن کوشش‌های ارزنده خود در بازشناسی و بازخوانی متون استرآبادی فرقه حروفیه، بر اساس منابع دست اول، به شرح زندگی و تعالیم فضل‌الله نسیمی⁽¹⁾ پرداخته و به طور مختصر به زندگی و عقاید عمادالدین نسیمی نیز اشاره کرده است. تحقیقات و زحمات استاد صادق‌کیا الهام‌بخش همه پژوهش‌های بعدی درباره حروفیان است. سید عمادالدین نسیمی (821-772 ه. ق)، موفق‌ترین شاعر این فرقه است⁽²⁾ که با وجود داشتن اندیشه‌های بلند و مرفعی به‌طور غم‌انگیزی برای جامعه فارسی‌زبان ایران گمنام و ناشناس مانده است و جامعه ما، او را که یکی از شجاع و برجسته‌ترین شخصیت‌های ادبی و فرهنگی است و تمام عمر گران‌بهای خود را در راه آزادی و رشد فرهنگی ملل مشرق‌زمین صرف نموده است، آن‌گونه که بایسته و شایسته است، نمی‌شناسد. وی در سروده‌های خویش توانسته است اندیشه‌های حروفیه را به خوبی در قالب شعر بیان کند و همین امر سبب شده است برخی همچون بکتاشیه و کاکائیه که عقایدی شبیه حروفیه دارند، دیوان نسیمی را از کتاب‌های مقدس خود بدانند.

انسان، محوری‌ترین مفهوم در دستگاه واژگان حروفیان و نسیمی است. تمام موضوعات دیگری که در آثار آنان مطرح شده است، بی‌گمان با موضوع انسان ارتباط دارند. در واقع پیام نسیمی به بشریت این است که این جهان جانی دارد و ما باید جان این جهان را بشناسیم. کل عرفان عمادالدین نسیمی مبتنی بر یک رکن اساسی است و آن انسان و شناخت نیروهای خلاق اوست. نسیمی صورت

انسان را تجلی‌گاه آیات قرآنی معرفی کرده است. این مهم‌ترین هدف حروفیه بود که با دادن نوعی قداست و الوهیت به چهرهٔ انسان، می‌کوشیدند تا حقوق ذاتی او را مقدس معرفی کنند و از تجاوز مصون بدارند. این افکار ناب و متعالی با اینکه بر بخشی از شعر فارسی سایه انداخته است؛ متأسفانه تاکنون تجزیه و تحلیل علمی نشده است. تحقیقاتی که تاکنون دربارهٔ نسیمی انجام شده بیشتر به تصحیح و تنقیح دیوان و شرح زندگی او اختصاص یافته و کمتر به افکار و اندیشه‌های او توجه شده است. اهمیت این مقاله گامی هر چند کوچک و در حد توان، در راستای شناساندن اندیشه‌های انسان‌شناسی یکی از شگفت‌انگیزترین چهره‌های ادبی سرزمین ماست. نگارنده براساس درک خود و شواهد موجود در کلام نسیمی، آنها را در قالب چهار بخش ذیل ارائه می‌کند:

الف - قرآن و انسان

در نزد عارفان، عالم هستی با تمام کلیات و جزئیات خود کتاب الهی است: به نزد آن که جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است (لاهیجی 1368: 733)

بنابه گفتهٔ حروفیان چون انسان عالم صغیر است، پس کتاب الهی خود اوست. اگر چنین باشد انسان هم‌سنگ قرآن یا قرآن مجسم است. در محرم‌نامهٔ سید اسحاق آمده است:

«انسان نه تنها مظهر تام کلمات الهی است، بلکه علاوه بر اینها خداوند اراده نموده که 28 و به طریق اولی 32 حرف نامرئی و غیرمادی موجود در ذرات خویش را در او تعیین بخشد و هویدا سازد. بر چهرهٔ آدم و هر انسانی این بیست و هشت یا سی و دو حرف و سورهٔ فاتحه و تمام قرآن نگاشته شده است.» (هوارت 1327: 15-16)

چو حق بنوشت بر رویش تمامی اصل قرآن را رخ او مصحف خوبی و خطش ترجمانستی (نسیمی 1372: 317)

لوح محفوظ است پیشانی و قرآن روی دوست «کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ» (نسیمی 1372: 149)

ای روی تو مصحف حیات دل و جان چون روی تو مصحفی کی آمد به جهان
یک موی سر و دو ابرو و چار مژه سی و دو کتابت است و نامش قرآن
(همان: 365)

در نظر حروفیه، کتاب واقعی خود انسان است. هم بدین جهت است که
حروفیان کتاب مقدس مسلمانان را «کتاب صامت» یا «قرآن ثابت» نامیده‌اند؛
در حالی که انسان را کتاب گویای خداوند یعنی «کتاب الله ناطق» نامیده‌اند؛ کتابی
برتر که معرف خویش است:

مصحف روی تو می‌خوانیم از حق در ازل ای کلام ناطق این است آیت قرآن ما
(همان: 124)

اما در نظر آنان خلط کردن این دو یعنی کتاب صامت و ناطق خطایی بزرگ
است؛ زیرا والاترین قرائت قرآن، خواندن و تشخیص نشانه‌های چهره حقیقی
خداست. (ر.ک. به: همان: 102)

حدیث خط و خالش را چه داند هر خطاخوانی تو از من بشنو این قرآن که تفسیرش زیر دارم
(همان: 231)

نقطویان هم چهره انسان را کتاب الهی می‌دانند.

به غیر علم لدنی که بر تو روشن نیست بخوان ز چهره انسان که آن کتاب خداست⁽³⁾
پیش از حروفیه و نقطویه، ابن عربی نیز خود را قرآن و سبع المثانی نامیده
است:

انا القرآن و السبع المثانی و روح الروح، لاروح الاوانسی
فؤادی عند معلومی مقیم یشاهده و عندکم لسانی
(خواجوی 1383: 25)

ب - سوره‌های قرآن و انسان

مصحف حق است رویش چشم و ابرو سوره‌ها قامت و زلف و دهانش چون الف لام است و میم
(نسیمی 1372: 241)

نسیمی در جای اشعارش، چشم و ابرو و روی و موی و لب انسان را
به سوره‌های قرآن تشبیه کرده است که در ذیل به چند نمونه اشاره می‌شود:

1- سوره سبع المثانی یا فاتحة الكتاب (1)

سبع المثانی یکی از القاب سوره حمد است که در سوره حجر بدان اشاره شده است: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (حجر 15: 87). بنابه گفته حروفیان چون انسان هم سنگ قرآن است، پس چهره او باید نمایان گر نخستین سوره قرآن یعنی فاتحة الكتاب باشد که آن را سبع المثانی نیز نامیده اند.

سوره سبع المثانی آفتاب روی توست اهل دل را از رخت روشن چو ماه است این حساب
(نسیمی 1372: 128)

چون چهره انسان فاتحة الكتاب است باید مانند آن سوره، هفت نشانه یا آیه داشته باشد.

چون فاتحه بود گنج رحمن هفت آیت او ز وجه برخوان
(همان: 100)

حروفیان این آیات یا نشانه‌ها را در اصطلاح «خط» می نامند و بر این باورند که اگر فضل خدا این آیات را به ما نمی نمود، برای همیشه از دریافت آنها عاجز بودیم. از قدرت فضل حق تعالی شد راز نهان همه هویدا
(همان: 100)

2- سوره دخان (44)

ای آیت نور، پرتو غبغب تو تفسیر دخان دو گیسوی چون شب تو
اشیاست مرکب شده از سی و دو حرف و آن سی و دو حرف نیست اَلْأَلْب تو
(همان: 367)

مقصود از 32 در بیت اخیر: در باور حروفیه نخستین ظهور و افاضه وجود مطلق، «کلمه» یا «کلمة الله» است. 28 حرف زبان عربی و 32 حرف فارسی از ظهورات کلمة الله و صفات انفکاک ناپذیر ذات اویند. موجودات غیر مجرد جهان عینی و ذهنی و همچنین ماده و روح از ترکیبات حروف یاد شده به وجود آمده اند: آن سی و دو تا اصل کمال است به تحقیق خود نیست که در جانش از این سی و دو تا نیست
(همان: 151)

پس جمیع اسماء که در زبان‌های مختلف درآیند، از مفرد و مرکب، در ضمن سی و دو کلمه الهی است و مظهر این سی و دو کلمه، آدم است به حسب ظاهر

و باطن، زیرا که:

ما سی و دو حرف لایزالیم ما مظهر ذات بی زوالیم
(نسیمی 1372: 326)

3- سوره‌های **إِنَّا فَتَحْنَا** یا **فَتَحَ (48)**، **ص** یا **صافات (37)**، **ضحی (93)**، **ق (50)**

نسیمی چهره انسان را به سوره‌های **إِنَّا فَتَحْنَا**، **صافات**، **ضحی** و **ق** تشبیه

می‌کند:

غمزهات با عاشقان در شیوه «سفک دما»ست گر چه رویت سوره **إِنَّا فَتَحْنَا** آمده
(همان: 275)

از مصحف روی تو به فال من درویش گه نون و گهی سوره **صافات** برآمد
(همان: 183)

در وصف روی و موی تو خوانند قدسیان هر صبح و شام سوره **واللیل والضحی**
(همان: 302)

سوره قاف است رویش هر که این مصحف بخواند گرچه کافر می‌نماید «**إِنَّهُ شَيْءٌ عَجِيبٌ**»
(همان: 129)

4- سوره‌های کوثر (108)، لیل (92)

نسیمی لب انسان را به سوره کوثر و موی او را به سوره لیل تشبیه می‌کند:

سوره کوثر و نور است لب و رخسارت گرچه این را گل و آن را شکری می‌گویند
(همان: 196)

عروة الوثقی که خواند عارفش حبل‌المتین سوره **واللیل** زلفش و آیت گیسوی اوست
(همان: 147)

وی رخسار انسان را به سوره‌های دیگری مانند **قلم (68)**، **یوسف (12)**، **یس**

(36)، **نور (24)**، **طه (20)**، **رحمان (55)**، **هود (11)**، **شمس (91)** و . . . تشبیه

کرده است که برای پرهیز از به درازا کشیدن کلام فقط به موارد یادشده بسنده

گردید.

باید توجه کرد که هدف نسیمی از آوردن این ابیات تنها تشبیه نیست بلکه

همه اینها از اعتقادات درونی وی نشأت می‌گیرد. حروفیه توجه به قرآن را به این

شکل تأویل می‌گفتند. فرقه حروفیه یکی از فرقه‌های تأویل‌محور پس از حمله

مغول است که پیروان آن، شیوهٔ تاویل را از اسماعیلیان آموخته بودند.

ج- آیات قرآن و انسان

نسیمی در جای جای اشعارش، انسان به ویژه چهرهٔ او را به آیات مختلف قرآن تشبیه کرده است:

1- آیه الكرسي (بقره 1: 255)

آیه الكرسي و طه هست حق روی تو هر که دارد نور حکمت داند از فضل این خطاب (نسیمی 1372: 128)

2- آیه نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ (صف 61: 13)

چون گشودم فال بخت از مصحف روی حبیب آیت نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ آمِدٌ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ (همان: 115)

3- آیه نور (نور 24: 35)

ای مصحف حق روی تو آن آیت نور است از سی و دو حرفش علم ذات برآمد (همان: 182)

د- ترکیبات قرآنی و انسان

1- امّ الكتاب (آل عمران 3: 7، رعد 13: 39، زخرف 43: 4)

ترکیب «امّ الكتاب» در قرآن کریم سه بار و در دو معنای متفاوت به کار رفته است:

الف- آیات محکم: در آیه هفت سوره آل عمران (3) با تقسیم آیات قرآن به محکم و متشابه بر آیات محکم «امّ الكتاب» اطلاق شده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ...» (آل عمران 7: 3)

ب- لوح محفوظ: آیات «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (رعد 13: 39)، «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف 43: 4) خبر می دهند که قرآن در امّ الكتاب نزد خداوند، بلند مرتبه و استوار است. مفسران امّ الكتاب را در این دو آیه به اصل و اساس کتاب معنا کرده و با استناد به آیات: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ

مَجِيدٌ * فِى لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ»، (بروج 85: 21-22). مراد از آن را لوح محفوظ دانسته اند (ر.ک. به: مکارم شیرازی 1384: 365). اما حروفیان و نسیمی به چهره انسان امّ الكتاب می گویند.

ای رموز لوح رویت عنده امّ الكتاب کرده طی پیش جمالت نامه حسن آفتاب (نسیمی 1372: 128)

نامه امّ الكتاب از مصحف روی تو بود لوح محفوظی کز آن آورد قرآن جبرئیل (همان: 223)

2- لوح محفوظ (بروج 85 : 22)

حضرت سبحانی دو لوح دارد: یکی لوح محفوظ که امور مندرج در آن قابل تغییر نیست و البته واقع شدنی است، و دیگر لوح محو و اثبات است که به واسطه حکم و مصالح قابل تغییر است و احدی جز ذات اقدس الهی از آن آگاهی ندارد. در آیه ذیل از هر دو کتاب یاد شده است: «يَمْحُوا اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ». (رعد 13: 39). ملاصدرا در کتاب مبدأ و معاد فرماید:

لوح قضا و قدر هر دو کتاب مبین حقانند جز اینکه اولی لوح محفوظ و امّ الكتاب و دومی محو و اثبات است و انسان کامل، کتاب جامع این کتب است زیرا که او نسخه عالم کبیر است که از حیث عقلش امّ الكتاب و از حیث نفس ناطقه اش لوح محفوظ و از حیث روح نفسانیش کتاب محو و اثبات است. (ملاصدرا 1381: 151)

حروفیه می گویند: «ای عزیز من، خلیفه خدا آدم است و وجه او لوح محفوظ است.» (هوارت 1327: 86)

نسیمی در دیوانش، انسان به ویژه چهره او را لوح محفوظ می داند و بر آن است که انسان کامل می تواند به جایی برسد که جان شریف او لوح محفوظ گردد، زیرا انسان را شأنیت چنین است که همه کلمات در وجود او نوشته شود:

لوح محفوظ است رویش زلف و خال و خط کلام با تو گفتم معنی علم لدنی والسلام (نسیمی 1372: 128)

از لوح محفوظ در قرآن کریم گاهی با عنوان رق منشور: «وَ الطُّورِ * وَ كِتَابِ

مَسْطُورٌ * فِي رَقٍّ مَنَشُورٍ (طور 52: 1-3). و گاهی با عنوان کتاب مبین: «... وَ لَارْطَبٍ وَ لَأَيَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (انعام 6: 59) یاد می شود. حروفیه، انسان و وجه او را رَقٍّ مَنَشُورٍ و کتاب مبین می نامند.

رَقٍّ مَنَشُورٍ است انسان رَقٍّ نَگَرٍ چشم جان بگشای و روی حق نگر (همان: 211)

مصحف روی تو می کند همه را شرح راز نهانی که آن کتاب مبین است (همان: 142)

3- اسماء حسنی (اعراف 7: 180، اسراء 17: 110، طه 20: 8، حشر 59: 24)

نسیمی جمال انسان را نسخه اسماء حسنی و خم ابرو را اشارت به رمز آیه «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» (نجم 53: 10) می داند:

ای جمالت نسخه اسماء حسنی آمده و ی خم ابرویت «مَا أَوْحَىٰ وَ أَوْحَىٰ» آمده نخستین حقیقتی که از فیض اقدس در حضرت واحدیت به منصفه ظهور می رسد، اسم اعظم است. این اسم جامع جمیع اسماء است و در همه آنها تجلی می یابد و از تجلی آن، جمیع اعیان و مظاهر تعین پیدا می کنند (ر.ک. به: آشتیانی 1380: 646). شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی در تعریف آن می فرمایند:

الاسْمُ الْأَعْظَمُ هُوَ الْأَسْمُ الْجَامِعُ لِجَمِيعِ الْأَسْمَاءِ. وَ قِيلَ: هُوَ اللَّهُ؛ لِأَنَّهُ إِسْمُ الذَّاتِ الْمَوْصُوفَةِ بِجَمِيعِ الصِّفَاتِ - ای: الْمَسْمُومَةُ بِجَمِيعِ الْأَسْمَاءِ -. وَ لِهَذَا يُطْلَقُونَ «الْحَضْرَةَ الْإِلَهِيَّةَ» عَلَى حَضْرَةِ الذَّاتِ مَعَ جَمِيعِ الْأَسْمَاءِ، وَ عِنْدَنَا: هُوَ إِسْمُ الذَّاتِ الْإِلَهِيَّةِ مِنْ حَيْثُ هِيَ هِيَ - ای: الْمَطْلُوقَةُ الصَّادِقَةُ عَلَيْهَا مَعَ جَمِيعِهَا أَوْ بَعْضِهَا، أَوْ لَا مَعَ وَاحِدٍ مِنْهَا، كَقَوْلِهَا تَعَالَى -: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. (عبدالرزاق کاشانی 1381: 9)

اما در نظر فرقه حروفیه و عمادالدین نسیمی اسم اعظم خود انسان است:

مـائـم دم مـسـیـح مـریم مـائـم حـروف اسـم اعـظـم
مـائـم طـلـسـم گـنـج پـنـهـان مـائـم بـه حـق حـقـیـقـت جـان
(نسیمی 1372: 326)

4- كُنْ فَيَكُونُ / کن فکان (یس 36: 82، نحل 16: 40)

حروفیه بر این باورند که تمام کاینات از مکان و جهات شش گانه گرفته تا افلاک نه گانه و دوازده برج با ذکر کلمه طیبه «کن» آفریده شده اند. کلمه «کن»

نخستین ظهور یا تجلی خدا بود. این کلمه از دو حرف «ک» و «ن» که نماینده دو عالم غیب و شهادت است، تشکیل شده است. «کاف و نون» جمعاً شش حرف و نماینده شش جهت است. در شش حرف مذکور سه نقطه هست که با افزودن آنها به شش، نه فلک به وجود می آید (ر.ک. به: نسیمی 1372: 98-99)، اما در نهایت مقصود از «کن» خود ما هستیم:

منم سیاره گردون، منم شش حرف کاف و نون چرا از سیر خود یکدم من سیاره بنشینم
(همان: 237)

که پیش از پیوستن کاف با نون وجود داشته ایم:

روزی که برای آفرینش پیوسته نبود کاف با نون
مائیم در این زمانه مائیم در عالم بی چرا و بی چون
مائیم که بوده ایم و هستیم بر حسن جمال خویش مفتون
(همان: 340)

و چهره انسان به ویژه هفت آیت جمالش مفتاح این رموز است:

تنزیل و کتاب و صورت او تفسیر حقایق جهان شد
هفت آیت مصحف جمالش مفتاح رموز کن فکان شد
(همان: 339)

نسیمی در مقدمه الحقایق فرماید: «بوتون موجوداتین اصلی و علتی بیردیر، کاف و نون دور.» (نسیمی 1387: 69) یعنی: اصل و علت تمام موجودات یک چیز است و آن هم کاف و نون است. بدین ترتیب ثابت می شود که جسم و جان اشیا، در حقیقت ما بوده ایم:

علت غایی ز امر کن فکان ما بوده ایم جمله اشیا را حقیقت جسم و جان ما بوده ایم
ذات اشیا را حیات جاودان از نطق ماست زان که ما نطقیم و حی و جاودان ما بوده ایم
(نسیمی 1372: 238)

همان طوری که گفته شد در نزد حروفیه، تمام اشیا از 32 حرف الفبای فارسی و 28 حرف عربی به وجود آمده اند و حروف مقدم بر اشیا و در درون اشیا به عنوان آفریننده آنها جاری هستند:

گر کند حق سی و دو ز اشیا به در حق نبیند هیچ از اشیا اثر

(هوارت 1327:78)

به همین خاطر اگر دو شیء را بر هم زنیم از برخورد آنها صدای سازنده آنها شنیده می‌شود که خارج از حروفات فارسی و عربی نیستند:

گر زنی دو چیز را بر یکدگر آید از وی صوتی و حرفی به در (همان: 78)

و آن صدا، کلام خدایی و مقدّس است، پس اشیا نیز مانند انسان‌ها در ذات خود ناطق‌اند و اگر گوش شنوایی باشد، صدای آنها را می‌شنود:

اشیا همه ناطق است و گویا لیکن به زبان بی‌زبانی (نسیمی 1372:338)

حروفیان می‌گویند که این اشیا به وجود ما قائم‌اند:

قائم به وجود ماست اشیا بی‌هستی ما کجاست اشیا؟ (همان: 326)

و از نطق ما حاصل گشته‌اند. فضل الله استرآبادی گوید:

من مظهر نطق و نطق حق ذات منست در هر دو جهان صدای اصوات منست از صبح ازل هر آن چه تا شام ابد کاید به وجود و هست ذرات منست (میرفطروس، بی تا: 49-50)

5- صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ (فاتحه 1:6)، صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ... (شوری 42:53)

منظور از «صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ» و «صِرَاطِ اللَّهِ»، خط استوا است.

بر صراط الله از آن بر خطّ رویت می‌روم کاهل معنی را صراط الله خطّ استواست (نسیمی 1372:138)

هم‌چنین «وَأُنشِقَ الْقَمَرُ» (قمر 54:1) نیز اشاره به بینی انسان دارد که خط استوا از آن می‌گذرد.

هر که از شقّ القمر پی بر صراط الله نبرد سوی خط کی ره برد یا استوا داند که چیست (نسیمی 1372:150)

و خوش به حال کسی که خط میانه درست در جای مطلوب خویش قرار گرفته باشد.

سهل و آسان بگذرد از رحمت فضل خدا بر صراط مستقیمش آن که خط استواست

(همان: 393)

خط استوا، خط راست و سفیدی است که از فرق سر شروع می‌شود و تا چانه ادامه می‌یابد و صورت و موهای سر را به دو بخش مساوی تقسیم می‌کند. آن خط چو صراط مستقیم است زینست که موی سر دو نیم است (همان: 150)

به طور کلی هر نوع خط میانه‌ای که موجب تعادل و هماهنگی در امری شود، چه در صورت و چه در سیرت، استوا نامیده می‌شود. انسان باید بکوشد تا این خط استوا را در همه جا بیابد.

این خط وسط ز ذات هر شی برخوان و ببر به ذات حق پی (همان)

برای نخستین بار افتخار این کشف نصیب حضرت ابراهیم (ع) شده است و حضرت محمد (ص) که از مؤمنان می‌خواست که از ابراهیم پیروی کنند: «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» نیز این سنت را مرعی داشت. (ر.ک. به: همان: 104)

گیسوی حیب چون دو تا شد زان خط سفید رو نما شد هادی صراط مستقیم است زان خط سفید کو دو نیم است (همان: 105)

6- عُرْوَةُ الْوَثْقَى (بقره 2: 256)

حبل متین و عروۃ الوثقی را نسیمی به گیسوی انسان تأویل می‌کند.

مصحف حق روی اوست حبل متین موی اوست بی خرد و گمره است هر که نداند چنین (همان: 260)

عروۃ الوثقی و سر وحدت و حبل المتین زلف دلدار است از آن با زلف دلدارم خوش است (نسیمی 1372: 136)

هم چنین است لَيْلَةُ الْأَسْرَى (اسراء 17: 1)، لَيْلَةُ الْقَدْرِ (قدر 97: 1)، وَاللَّيْلِ إِذَا (یل 92: 1) و سِرٌّ سَبْحَانَ الَّذِي أُسْرَى (اسراء 17: 1):

لیلة القدری که پیش حق به است از الف ماه اهل دل تعبیر آن زلفین هندویت کنند (همان: 193)

شب اسراست آن گیسو و قوسین اسم آن ابرو بیا حق را در این اسرا بین گر مرد اسرای (همان: 296)

آیینۀ جم عبارت از روی من است
گر عارف سرّ قباب قوسین شدی
وَأَلِيلَ إِذَا كُنَيْتَ مِنْ مَوَى مِنْ أَسْتِ
می‌دان که دو حرف نون ابروی من است
(همان: 354)

و آیه «وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا» (مومنون 23: 28) در شأن بیان آن منزل
مبارک است.

مطلع انوار زلفت مسکن جان و دل است
رب انزلی بیان آن مبارک منزل است
(همان: 139)

7- قَابَ قَوْسَيْنِ (نجم 53: 9)

حروفیه «قَابَ قَوْسَيْنِ» را به دو ابروی انسان تعبیر می‌کنند.

مطلع نور تجلی آفتاب روی اوست
قاب قوسینی که در معراج دید آن شب رسول
لَيْلَةَ الْقَدْرِ كَمَا مَيَّ كُنَيْتَ هَسْتِ أَنْ مَوَى أَوْسْتِ
گر به چشم دل ببینی هیئت ابروی اوست
(همان: 147)

8- سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، درخت منتهی (نجم 53: 14)، طُوبَى لَهُمْ (رعد 13: 29) و
شَجَرٍ (نحل 68: 16)

اشارات به قامت و بلندی انسان دارد.

این گذر بر هفت خط اُم کند از استوا
تا رود در جنتی کان در درخت منتهاست
(همان: 393)

تا هوای طوبی قد تو دارد جان ما
هست منزل آیت طُوبَى لَهُمْ در شأن ما
(همان: 125)

و «أَنْسَتْ نَارًا» (طه 20: 10) راز و رمز آن شجر است.

معنی آنست نارا راز و رمز آن شجر
دیده‌ام آن عارض و آن قد و بالا آمده
(نسیمی 1372: 275)

9- خَالِدِينَ وَ جَنَّاتٍ (توبه 9: 72)

نسیمی «خالدین» را اشاره به خال، و وجه انسان را بهشت می‌داند:

خالدین خال سیاهش دان و جنت وجهه
تا ببینی حسن حق در جنت آباد نعیم
(همان: 241)

چار مژگان و دو ابرو و دو خط و موی سر
هشت باب جنت و هم جنت و فردوس ماست
(همان: 138)

در این وادی، زلفِ رخسار، هادیِ انسان به این حور و جنت است:
شد هادی نسیمی زلفت به حور و جنت ای بر هدی نهاده ایزد بنای زلفت
(همان: 158)
و ابواب این بهشت به لطفِ فضلِ الله نعیمی برای اولوالالباب گشوده شده
است:

هفت خط وجه آدم هشت باب جنت است شد به فضل حق اولوالالباب را این فتح باب
(همان: 128)

در بیتی فرماید:

سرم عرش است و پا کرسی از این برتر مکان نبود جگر دوزخ دلم جنت که منظرگاه جانانم
(همان: 233)

پس همه چیز از عرش و کرسی و بهشت گرفته تا حوری و غلمان را باید در
وجود آدمی جست.

جنت و غلمان و حور و کوثر و ماء معین در رخ و زلفش بین چون نور دیده در ظلام
(همان: 225)

10- الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (طه 20: 5)

اشارت به رخسار انسان دارد:

گر ز الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى داری خبر از در طه در آ ای طالب ربِّ رحیم
(همان: 241)

«از بایزید بسطامی پرسیدند که: عرش چیست؟ گفت: منم. گفتند: کرسی
چیست؟ گفت: منم. گفتند: لوح و قلم؟ گفت: منم.» (عطار 1370: 202) و مولای
متقیان نیز در خطبه‌ای می‌فرمایند: «انا نقطه باء بسم الله، انا جنب الله الذی فرطتم
فیه، و انا القلم و انا اللوح المحفوظ و انا العرش و انا الكرسي و انا السموات
السبع و الارضون.» (آشتیانی 1380: 652)

نسیمی هم چهرهٔ انسان را عرش الهی می‌خواند:

عرش رحمان است رویش علم الاسماء گواست اعتقاد اهل حق این است و قول مصطفی است
(نسیمی 1372: 142)

البته در کتب عرفانی، عرش معانی و مصادیق گوناگونی دارد. برای نمونه،

گاهی به مقام احدیت، گاهی به واحدیت، گاهی به عالم مثال و گاهی هم به قلب مؤمن گویند. قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَانِ. (آشتیانی 1380: 800)
نسیمی در وصف فضل بدان اشاره می‌کند:

مصحف مجید است سراپای او عرش خدا هم دل دانای او
کعبه مثال بدن پاک اوست عرش مثال دل دراک اوست
(نسیمی 1372: 327)

همان طوری که ملاحظه می‌شود اندیشه‌های عرفانی حروفیان، حتی افراط و تفریط‌های آنان چارچوب مشخصی دارد. این اندیشه‌ها خلق الساعه نبوده، بلکه به عنوان پدیده‌ای از دل طریقت‌ها و آیین‌های مختلف پدید آمده است.

11- مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ (یس 36: 78)

رمزی است که بر لب لعل انسان نقش بسته است و جان در اعضای جهان می‌بخشد.

ای نوشته بر لب لعلت که: مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ جان در اعضای جهان از جرعه ما ریخته
(همان: 270)

«عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا» (دهر 76: 18)، «عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ» (رحمان 55: 66)
اشارت به قطره‌ای از آب دهان انسان دارد:

قطره‌ای بود از دهانت چشمه‌ای کان در بهشت حق تعالی خواندش عینا تسمی سلسبیل
(نسیمی 1372: 223)

12- مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (نجم 53: 17)

آمده در شأن چشمت رمز ما زاغ البصر روی و مویت را بیان یس و طه آمده
(همان: 275)

13- أَلَمْ نَشْرَحْ (انشراح 94: 1) شرحی از رخسار انسان است.

می‌کند شرح آلم نَشْرَحْ نسیمی از رخت ای رخت إنا فَتَحْنَا از تو شد این فتح باب
(همان: 129)

اما شرح حروفیه از رخسار انسان: خداوند به اراده خود نشانه‌هایی از چهره خویش را بر چهره آدمی نهاده است. حروفیه این نشانه‌های اصلی را خطوط سیاه

یا خطوط امیه می‌نامند. زیرا از بدو تولد انسان در چهره او نمایان و عبارت‌اند از:
چهار خط مژه، دو خط ابرو و موی سر.

چهار مژه هر دو ابرو موی سر هفت خطند از خدای دادگر
همچو موی و فرق و پیشانی به هم می‌شکافش از آلم نَشْرَح تو هم
(گولپینارلی 100:1374)

افزون بر خطوط یادشده، هفت خط ابیه و هفت خط نوریه نیز در چهره آدمی
وجود دارد که در جمع 21 نشانه می‌شود که هفت خط نخستین از همه
معتبرترند. (ر.ک. به: نسیمی 101:1372)

زیبن سبع مثنانی مؤید شد دین محمدی مخلص
(گولپینارلی 20:1374)

هر یک از این خطوط برای کسی که نادان نباشد «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ» (دهر 76:
3) است.

طالب ذات خدا را سی و دو خط رخت در حقیقت هر یکی انا هدیناه السبیل
(نسیمی 223:1372)

13- قِبَلَةٌ (بقره 1:144)

قبله جان روی او دان در دو عالم تا ابد گر به ربّ کعبه ایمان داری و بیت الحرام
گرد رخسار و دو زلف عنبرین می‌کن طواف تا شوی حاجی و گردی در مسلمانی تمام
(نسیمی 225:1372)

وی رخ و ابرو را محراب و چشم انسان را نیز امام می‌داند:

محراب نسیمی رخ و ابروی تو باشد تا روی تو اش قبله و چشم تو امام است
(همان: 140)

و گاهی هم رخسار را «أَحْسَنُ التَّقْوِيمِ» (تین 95:4)، کعبه عشاق، کعبه حسن و
مصر جامع می‌نامد:

به مصر جامع رویت گزاردم جمعه زهی حلاوت ایمان و طعم قند و نبات
(همان: 130)

14- فَأَيْنَمَا تُولَّوْا ثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ (بقره 1:115)

اینما آمد تولووا ثم وجه الله ولی حق پرستان از همه سو روی دل سویت کنند

(همان: 193)

حروفیه و نسیمی منظور از «وجه الله» را وجه انسان دانسته‌اند.

هر توجّه که می‌کنم وجهت می‌نماید به هر حدود و جهات
(همان: 130)

به باور فضل الله استرآبادی معنی آیه فوق این است که انسان به هر سوی که رو کند، عناصر اشیاء یعنی 28 صوت و حرف الفبای عربی و به طریق اولی 14 کلمه مقطعه قرآن را که نسبت به دیگر حروف برتری دارند، می‌بیند. زیرا وجه - در حساب ابجد - معادل عدد 14 است و مقصود از آن در این آیه چیزی جز 14 حرف یادشده نیست. حروفیه به این چهارده حرف محکّمات و به باقی حروف متشابهات⁽⁴⁾ گویند. از جمع 14 حرف محکّمات با 14 حرف متشابهات 28 حرف الفبای عربی به دست می‌آید و بر این رقم باید 4 حرف مخصوص زبان فارسی را افزود و به این طریق عدد حروف به 32 بالغ می‌شود. این 28 و 32 حرف، عناصر اصلی همه کلمات و اشیاء هستند.

تا به سرّ سی و دو خط رخت پی برده‌ام شش جهت چندان که می‌بینم همه روی خداست
(همان: 138)

گمراهی کز خط وجه دوست روی حق ندید شرح بیست و هشت و سی و دو کجا داند که چیست
(نسیمی 1372: 150)

و بر این باورند که «وجه الله» را، منشی «کن» در رخسار انسان کشیده است: ای فاتحه روی تو قرآن مجید چون روی تو دیده مصحف خوب ندید تا گنج خفی عیان شود منشی کن بر لوح رخت صورت الله کشید
(همان: 360)

به این دلیل صوفیان حروفیه بر این باورند که تمام حروف جنبه تقدّس دارند و در هر حرفی، رازی مهم نهفته است و مظهر حروف، جمال انسان است (ر.ک. به: مشکور 1386: 153). از همین رو زیبارویان مقدّس و شایسته عشق‌اند.

نظاره صورت خدا کن در سی و دو خط وجه زیبا
(نسیمی 1372: 342)

و «الله جمیل و یحب الجمال» (فروزانفر 1361: 72) در وصف رخ انسان آمده

است.

وصف چورخ ماهت الله جمیل آمد هر مرده در این معنی این نکته کجا بیند
(نسیمی 1372: 196)

با عنایت به تفسیر «وَجْهَ اللَّهِ» (بقره 2: 115)، و نیز با توجه به «وَجْهَتُ وَجْهِي»
(انعام 6: 79)

تا به رویت گفته‌ام وجهت وجهی چون خلیل آتش نمرود بر من گشته ریحان و گلاب
(همان: 128)

معنی «اللَّهُ نُورٌ» (نور 24: 35) کاملاً واضح است:

منم نور مصباح الله نور گزند حوادث ز من هست دور
(همان: 329)

چون انسان نور جاویدان و گسترده عظیم الهی است که خود استعداد رهبری
خویش را دارد:

این نور قدیم کبریایی کو راست به ذات رهنمایی
(همان: 72)

و چهره او می‌تواند هادی و راهنمای دیگران باشد:

ای نور رخت مطلع انوار هدایت معلوم نشد عشق تو را مبدأ و غایت
(نسیمی 1372: 159)

حروفیه افزون بر توجه زیاد به آیه 115 سوره بقره، به حدیث: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ
عَلَى صُورَتِهِ أَوْ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ» (رشیدالدین میبدی 1371: 163) نیز خیلی استناد
می‌کنند.

ای صورت زیبای تو خود صورت رحمان از چشم بدان باد نگهدار الهت
(نسیمی 1372: 159)

حتی سجده نکردن ابلیس را بدین گونه تأویل می‌کند که او در رخ آدم
صورت خدا را ندید و فکر کرد که صورت آدم غیر صورت خداست:

زان عزازیل از خدا نشنود امر اسجدوا کز حسد پنداشت آدم صورت غیر خداست
(همان: 142)

هدف نسیمی از آوردن این همه آیات و مضامین گوناگون این است که

رخسارهٔ انسان، به طور کلی انسان را مقدس و خداگونه اعلام کند. چون اساس اعتقاد حروفیه، خداسازی انسان است.

نسیمی در دوره‌ای می‌زیست که در جهان اسلام مباحثات فراوانی در موضوع‌هایی مانند وجود مطلق، خالق کل عالم، صفات ثبوتی و ذاتی خداوند، اسماء حسنی و غیره پیش آمده بود و مسالک و طریق گوناگون صوفیه با تأویل و تفسیرهای رنگارنگی در میان مسلمانان پیدا می‌شدند و هرکسی کم و بیش شناختی از تصوف و عرفان پیدا می‌کرد، طریقی برمی‌گزید. در تکوین این طریقت‌ها، مذاهب اسلامی، به ویژه تشیع، نقش اصلی را داشت، ولی در هر حال این طریقت‌ها از آیین‌ها و اساطیر پیش از اسلام مانند شمن‌گرایی و مهرپرستی نیز تأثیر می‌پذیرفت، اما حروفی‌گری در میان همهٔ این طریقه‌ها ممتاز بود و همان‌طوری که مشاهده می‌شود آنان مستقیماً به خود قرآن توجه داشتند. از این رو، نسیمی را نمی‌توان با شعرای عارف و صوفی مقایسه کرد. او مانند منصور حلّاج، صمیمی و صادق است، فداکارانه و فاتحانه سخن می‌گوید، هنگام خواندن اشعارش خواننده محو در صمیمیت و صداقت او می‌شود و متحیر و حیران می‌ماند.

نتیجه

تلاش حروفیه و نسیمی به عنوان مبارزترین و داناترین متفکر و تئوریسن این جنبش هومانستی این بوده که مقام انسان را به بالاترین مرتبهٔ آن یعنی انسان-خدایی یا انسان کامل برساند (ر.ک. به: خیای 1379: 284). مطالعهٔ دقیق آثار حروفیه نشان می‌دهد که رهبران این گروه تلاش زیادی کردند تا تجلی خدایی را در صورت و جمال انسان نشان دهند و چهرهٔ او را تجلی‌گاه آیات قرآنی معرفی کنند. ایشان در وصف متعارف جمال انسان متوجه علائمی شده‌اند که مطابق تعداد حروف الفبای عربی و فارسی است. این خطوط را با آیات قرآنی، به‌ویژه با سورهٔ فاتحه مطابقت می‌دادند و انسان و چهرهٔ او را قرآن، امّ الكتاب، سبع‌المثنی، هشت باب بهشت، عرش رحمان و . . .

می خواندند تا بدین وسیله بتوانند حقوق ذاتی⁽⁵⁾ او را مقدّس معرفی کنند و از تجاوز مصون نگه بدارند و به او بفهمانند که: او انسان است، او زینت آفرینش است، او مظهر خدا در روی زمین است، او خداست، او متعالی و مقدّس ترین شکل خلقت است و همواره و در هر شرایطی باید احترام و کرامت او محفوظ بماند.

پی نوشت

- (1) فضل الله نعیمی بانی، فرقه حروفیه در 740 در استرآباد متولد و در سال 796 به دست میرانشاه فرزند تیمور کشته شد. فضل چنین می پنداشت که او همچون آدم و عیسی و محمد(ص) خلیفه خداست و تمام آرمان های شیعی - عرفانی درباره نجات عالم از راه خون، در وی جمع آمده و بنابراین مهدی موعود و ختم الاولیاء و پیامبر است. او بر این باور بود که دوره نبوت و ولایت به سر آمده و ظهور او آغاز دوره ای جدید یعنی دوره الوهیت است و آیین او نسخ همه شرایع را به دنبال دارد. معروف ترین اثر وی کتاب *جاودان* کبیر نام دارد. (ر.ک. به: گولپینارلی 1374: پیش گفتار)
- (2) «بعد از نسیمی بیشترین جایگاه را به ترتیب قاسم انوار و میرمخدوم نیشابوری و صاین الدین ترکه دارند.» (نسیمی 1372: 33)
- (3) شعر از سالک قزوینی متولد 1021 هجری قمری است. (ر.ک. به: ذکاوتی 1383: 124)
- (4) در نزد حروفیه سرّ قرآن در حروف مقطعه ابتدای بیست و نه سوره قرآن نهفته است. این حروف 14 حرف غیر مکرر است: «ل - م - ح - ر - ک - ه - ی - ع - ص - ط - س - ق - ن» که بدان «محکّمات» گویند. هشت و شش تکرار بی تکرار چون خمس و زکات تلک آیات الکتاب از حرف چون آینه بود (نسیمی 1372: 198)

به بقیه حروف که 14 تا است «متشابهات» گویند.

- (5) در تقسیم حقوق انسانی به حقوق ذاتی، غریزی، طبیعی، اجتماعی و سیاسی، حقوق ذاتی یعنی حقوق زنده بودن انسان که در کتب حقوقی معاصر وقتی از این نوع حقوق انسان بحث می شود، همانا بحث قتل نفس پیش می آید. تجاوز به حقوق ذاتی یعنی تجاوز به هستی و به زنده بودن انسان یعنی قتل نفس. همان طور که می دانیم در

زمان‌های گذشته و تا اختراع ابزار پیشرفته قتل و کشتار، رایج‌ترین و متداول‌ترین شیوه قتل نفس و کشتن انسان، بریدن سر انسان بود، مانند حیوانات که امروز نیز رایج است. (ر.ک. به: خیاوی 1379: 192)

کتابنامه

قرآن مجید.

- آشتیانی، سید جلال‌الدین. 1380. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم. چ 5. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- خواجوی، محمد. 1383. ترجمه فتوحات مکّیه از باب 1 تا 4. چ 2. تهران: مولی.
- خیاوی، روشن. 1379. حروفیه (تحقیق در تاریخ و آراء و عقاید). چ 1. تهران: آتیه.
- ذکاتوی قراگزلو، علیرضا. 1383. جنبش نقطویه. چ 1. قم: ادیان.
- رشیدالدین المبیدی. 1371. کشف الاسرار و عتّة الابرار. به اهتمام علی اصغر حکمت. چ 1. چ 5. تهران: امیرکبیر.
- عبدالرزاق الکاشانی. 1381. اصطلاحات الصوفیه. به تصحیح و تعلیق مجید هادی‌زاده. چ 1. تهران: حکمت.
- عطار نیشابوری. 1370. تذکرة الاولیاء. با تصحیح و توضیح محمد استعلامی. چ 6. تهران: زوآر.
- فروزانفر، بدیع الزمان. 1361. احادیث مثنوی. چ 3. تهران: امیرکبیر.
- گولپینارلی، عبدالباقی. 1374. فهرست متون حروفیه. ترجمه توفیق سبحانی. چ 1. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- لاهیجی، شیخ محمد. 1368. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. با مقدمه کیوان سمیعی. چ 4. تهران: کتاب‌فروشی محمودی.
- مشکور، محمدجواد و حسینی‌زری، محمدجواد. 1386. فرهنگ فرق اسلامی. چ 5. تهران: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر. 1384. تفسیر نمونه. ج 26. چ 30. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ملاصدرای شیرازی. 1381. مبدأ و معاد. ترجمه احمد حسینی اردکانی. به کوشش

عبدالله نورانی. چ 2. تهران: نشر دانشگاهی.

میرفطروس، ع. بی تا. جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان (نقطویان). تهران: کار.

نسیمی، سید عمادالدین. 1387. دیوان اشعار ترکی سید عمادالدین نسیمی تبریزی. مقدمه، تصحیح و تحشیه حسین محمدزاده صدیق. چ 1. تبریز: اختر.

_____ . 1372. زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی. به کوشش یدالله جلالی

پندری. چ 1. تهران: نی.

هوارت، کلمنت. 1327 هجری. مجموعه رسائل فارسی حروفیه (هدایت نامه، محرم نامه سید اسحق، نهایت نامه، رسائل مختلفه، اسکندرنامه). لیدن: بریل.

References

- Abd-ol Razzāgh Kāshāni. (١٠٠٢/١٣٨١H). *Estelāhāt-el Sufiyyeh*. Ed. and annotation by Majid Hādi Zādeh. ١st ed. Tehran: Hekmat.
- Ashtiāni, Seyyed Jalaloddin. (2001/1380H). *Sharh-e Moghaddame-ye Gheisari bar Fous-ol Hekam*. 5th ed. Qom: Daftar-e Tablighat-e Eslami-e Howze-ye Elmiyyeh.
- Attār Neishāboori. (1991/1370H). *Tazkeratol Owlia*. Ed. and commentary by Mohammad Este'lāmi. 6th ed. Tehran: Zavvār.
- Foruzānfar, Badiozzamān. (1982/1361H). *Ahādis-e Masnavi*. 3rd ed. Tehran: Amir Kabir.
- Golpinārli, Abdolbāghi. (1995/1374H). *Fehrest-e Motun-e Horufiyyeh*. Tr. by Towfigh Sobhāni. 1st ed. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Howard, Clement. (1372 A.H.). *Majmoo'e-ye Rasāel-e Farsi-e Horufiyyeh* (Hedayat Nameh, Moharram Name-ye Seyyed Es'hāgh, Nahayat Nameh, Rasāel-e Mokhtalefeh, Eskandar Nameh). Laiden: Brailles.
- Khājavi, Mohammad. (2004/1383H). *Tarjome-ye Fotuhat-e Makkieh az baab-e 1 ta 4*. 2nd ed. Tehran: Mowla.
- Khiavi, Rowshan. (2000/1379H). *Horufiyyeh (Tahghigh dar Tarikh va Arā' va Aghayed)*. 1st ed. Tehran: Ātieh.
- Lāhidji, Sheikh Mohammad. (1989/1368H). *Mafātih-ol E'jāz fi Sharh-e Golshan-e Rāz*. Commentary by Keivan Sami'ī. 4th ed. Tehran: Ketab Forushi-e Mahmoodi.
- Makarem Shirazi, Nāsser. (2005/1384H). *Tafsir-e Nemooneh*. Vol. 26. 30th ed. Tehran: Darol Kotob-el Eslamiyyeh.
- Mashkoo, Mohammad Javad and Hosseini Zari, Mohammad Javad. (2007/1386H). *Farhang-e Feragh-e Eslāmi*. 5th ed. Tehran: Bonyad-e Pazhouesh-hāye Eslami.
- Meibodi, Rashidoddin. (1992/1371H). *Kashf-ol Asrār va Oddat-ol Abrār*. With the efforts of Ali Asghar Hekmat. Vol. 1. 5th ed. Tehran: Amir Kabir.
- Mir Fetrous, A. (n.d.). *Jonbesh-e Horufiyyeh va Nehzat-e Pasikhāniān (Noghtaviān)*. Tehran: Kār.
- Molla Sadra-ye Shirazi. (2002/1381H). *Mabda' va Ma'ād*. Tr. by Ahmad Hosseini Ardakāni. With the efforts of Abdollah Noorāni. 2nd ed. Tehran: Nashr-e Daneshgahi.

Nasimi, Seyyed Emadoddin. (2008/1387H). *Divān-e Ashār-e Torki-e Seyyed Emadoddin Nasimi Tabrizi*. Commentary, ed. and annotation by Hossein Mohammad Zadeh Seddigh. 1st ed. Tabriz: Akhtar.

----- (1993/1372H). *Zendegi va ash'ār-e Emadoddin Nasimi*. With the efforts of Yadollah Jalali Pandari. 1st ed. Tehran: Nei.

The Holy Quran.

Zekāvati Gharagozloo, Ali Reza. (2004/1383H). *Jonbesh-e Noghtaviyyeh*.

1st ed. Qom: Adian.